

داستان‌های خیالی

- یادداشت ۱۵
- داستان‌های خیالی ۲۱
- اوراشیما / ترجمه صادق هدایت ۲۷
- دختر شاه پریان / غلامرضا ستوده ۳۴
- تاریخچه داستان‌های خیالی ۳۷
- یادداشت ۴۱
- لی‌ین سوئو / ترجمه پرویز ناتل خانلری ۴۲
- دوالپا / جمال میرصادقی ۵۴
- عامل‌های بنیادی انواع داستان ۶۵
- افسانه آفریقایی، آفرینش جهان / ترجمه حسن فیاد ۸۰
- افسانه ژاپنی، پرده سحرآمیز / ترجمه حسن فیاد ۸۳
- سرگذشت ماه، چگونه زمین هاراگیری کرد؟ / پرویز ناتل خانلری ۸۷



انتشارات سخن
خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه
خیابان وحید نظری شماره ۴۸
فکس ۶۶۴۶۳۸۷۵
www.sokhanpub.com
Email: info@sokhanpub.com

داستان‌های خیالی:
علمی خیالی، خیال و وهم (فانتزی)
جمال میرصادقی
چاپ اول: ۱۳۹۲
شمارگان: ۱۶۵۰ نسخه
حروفچینی: گنجینه
لیتوگرافی: صدف
چاپ: گلرنگ یکتا
شابک ۹-۶۶۶-۳۷۲-۹۶۴-۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران
شماره ۱۲۲۴ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰ - ۶۶۴۶۰۶۶۷

تعریف داستان خیالی (غیرواقعی، وهمی و تصویری)	۱۰۵
داستان‌سرایی هزارستان / ماری د. مورگان، ترجمه مجتبی مینوی	۱۱۳
لحظه اسیری / جمال میرصادقی	۱۲۶
داستان علمی خیالی و خیال و وهم	۱۳۳
تار عنکبوت / ریونوسوکه آکوتاگاوا، ترجمه م. سجودی	۱۴۱
چاه / جمال میرصادقی	۱۴۶
سازمان‌بندی و گسترش داستان‌های علمی و خیال و وهم	۱۵۵
الف: پیرنگ	۱۵۷
ب. شخصیت	۱۶۱
شخصیت‌های مهم	۱۶۳
شخصیت‌های اصلی	۱۶۴
اهمیت شخصیت	۱۶۶
شخصیت‌ها از کجا می‌آیند؟	۱۶۸
کشور نادیدنی / ریچارد فولگمان لئاندر، ترجمه کیاوس جهان‌داری	۱۷۰
بوزینه‌ها و کرم شبتاب / جمال میرصادقی	۱۸۸
تعریف داستان علمی خیالی	۱۹۵
اخترناو / والتتنایوراولوا، ترجمه مانا طباطبایی	۲۰۲
چرخه / کامراد اکرمی	۲۲۴
درونی‌های داستان‌های علمی خیالی	۲۳۱
شخصیت‌های داستان‌های علمی خیالی	۲۳۳

بیگانه‌ها	۲۳۵
انواع داستان‌های علمی خیالی	۲۳۷
داستان علمی خیالی خشن	۲۳۷
داستان علمی خیالی موسیقایی	۲۳۷
داستان علمی خیالی نظامی	۲۳۸
داستان‌های رایانه‌ای	۲۳۸
جانشینی واقعیت‌ها	۲۳۸
آرمانشهری و پلیدشهری	۲۳۹
آژیر دریا / ری برادبری، ترجمه منیژه عراقی‌زاده	۲۴۰
پیراهن آبی / جمال میرصادقی	۲۵۶
تعریف داستان خیال و وهم (فانتزی)	۲۶۷
انواع داستان‌های خیال و وهم	۲۶۹
داستان‌های خیال و وهم قهرمانی	۲۷۰
داستان‌های خیال و وهم حماسی	۲۷۰
داستان خیال و وهم سلسله‌های پادشاهی	۲۷۱
داستان خیال و وهم فکاهی	۲۷۱
داستان خیال و وهم سیاه	۲۷۲
ویرانه دایره‌ای شکل / خورخه لوئیس بورخس، ترجمه مسعود رضوی	۲۷۳
راز و نیاز / جمال میرصادقی	۲۸۳
نویسنده‌های داستان علمی خیالی و خیال و وهم	۲۸۷
کتاب / بن لوری، ترجمه اسدالله امرایی	۲۹۰

داستان‌های علمی خیالی مدرن.....	۲۹۴
تاج / بن لوری، ترجمه اسدالله امرایی	۲۹۸
داستان علمی خیالی پسامدرن	۳۰۳
موش‌ها / آتوسا زرنگارزاده شیرازی.....	۳۰۶
تدارک برای نوشتن	۳۱۳
حکم اعدام / آیزاک آسیموف، ترجمه مدیا کاشیگر ...	۳۲۳
ابرها / جمال میرصادقی.....	۳۴۲
زاویه دید	۳۴۹
الف. زاویه دید اول شخص.....	۳۴۹
ب. زاویه دید دوم شخص	۳۵۰
ج. زاویه دید سوم شخص	۳۵۱
پنیر هلندی / والتر دولامر، ترجمه هوشنگ پیرنظر	۳۵۷
پشه‌ها / جمال میرصادقی	۳۶۸
سبک یا شیوه نگارش.....	۳۷۷
سبک‌گرایی.....	۳۸۱
افسانه لیتوانی مادرخوانده / اوسکار میلوش، ترجمه حسن	
قائمیان.....	۳۸۷
تیغزار / جمال میرصادقی.....	۳۹۶
گفت و گو.....	۴۰۳
زبان	۴۰۵
نام‌گذاری بیگانه‌ها	۴۰۷
پایان‌بندی در داستان‌های خیال و وهم.....	۴۰۸

قطعه‌های تفسیری و توضیحی	۴۱۰
افسانه آشیانه مرغان / سلما لاگرف، ترجمه کیکاوس	
جهان‌داری.....	۴۱۶
نجاتی‌ها / جمال میرصادقی.....	۴۳۰
بازنویسی	۴۳۹
کاربرد زمان	۴۴۵
کاردان / ناکاشمیا - تن، ترجمه محمد خاور	۴۴۵
قهوه‌خانه هشتم / جمال میرصادقی	۴۶۱
انتخاب نوع داستان (داستان محیط، ایده، شخصیت، حادثه).....	۴۶۵
مرگ و میوه‌های درخت / بن‌لوری، ترجمه اسدالله	
امرایی	۴۷۲
تماشاخانه / جمال میرصادقی	۴۷۶
جهان خلّاقیت.....	۴۸۱
الف. ایده‌ها از کجا می‌آیند؟.....	۴۸۱
ب. به تور انداختن ایده‌ها.....	۴۸۴
ج. قاعده‌هایی برای خلق جهان نویسنده.....	۴۸۹
آن سوی پرچین / ای.ام. فورستر، ترجمه محمود کیانوش،	
جمال میرصادقی	۴۹۲
لکه‌ها / گیتی رجب‌زاده	۵۰۴
داستان را آغاز می‌کنید.....	۵۱۱
سکوت ظلمانی / یوری کلازکو، ترجمه مدیا کاشیگر ...	۵۱۹
روشنان / جمال میرصادقی	۵۳۶

خوب بنویسید	۵۴۵
ماشین پرنده / ری برادبری، ترجمه رضا ایللیاتی	۵۵۱
پشت ماه / جمال میرصادقی	۵۶۰
پرواز به سیاره‌ها	۵۶۵
فضای سه بُعدی	۵۶۷
«ک» / دینو بوزاتی، ترجمه قاسم صنعوی	۵۷۲
این سوی تل‌های شن / جمال میرصادقی	۵۸۲
نسل سفینه‌ها	۵۹۳
سفر سردسیری	۵۹۵
اتساع زمان	۵۹۶
سفر در زمان	۵۹۷
قاعده‌ای جادویی	۵۹۹
پنجه میمون / ویلیام وایمارک جاکوبسن، ترجمه آرتوش بوداقیان	۶۰۳
سالار بیچه / جمال میرصادقی	۶۲۵
تکامل	۶۲۹
سلطه / والتر. ام میلر، ترجمه هوشنگ پیرنظر	۶۳۵
ماه‌زدایی / جمال میرصادقی	۶۶۷
داستان کوتاه	۶۷۳
افسانه / هرمان هسه، ترجمه کیکاوس جهان‌داری	۶۷۹
شاهزاده خانم سبز چشم / جمال میرصادقی	۶۹۱

داستان خیال و وهم کودکان	۷۰۳
انواع فرعی	۷۰۴
وجوه جدایی داستان کودکان از بزرگسال‌ها	۷۰۶
ملکه مادر / آنا ماریا ماتوته، ترجمه رامین مولایی	۷۱۰
جشن تولد / جمال میرصادقی	۷۱۸
داستان‌های وهمناک	۷۲۵
عنکبوت / یان گرهارد توندر، ترجمه مسعود رضوی ...	۷۲۸
سعادت‌نامه / غلامحسین ساعدی	۷۵۱
تفسیر داستان «سعادت‌نامه»	۷۷۰
واژه‌نامه داستان‌های خیالی	۷۷۲
واژه‌نامه اصطلاحات ادبیات داستانی	۷۷۸

یادداشت

برسر نام‌گذاری فارسی یکی از این نوع داستان‌ها، اختلاف نظر است و آن را داستان علمی، علمی خیالی، خیالی علمی، تخیلی علمی، علمی تخیلی، حتی با اصطلاح غربی‌اش ساینس فیکشن می‌نامند؛ آنچه در تداول بیشتر به کار می‌رود، نادرست‌ترین آن‌ها، یعنی عنوان علمی تخیلی است.

داستان شالوده‌هراثر روایتی و نمایشی است و در برگیرنده همه انواع آثار تخیلی، چه شعر، چه نثر، مثل آثار حماسی، غنایی، نمایشی، تعلیمی، و قصه، رمانس، رمان، داستان کوتاه و شاخه‌های آن‌ها است؛ عنصر مشترک همه انواع داستان، کیفیت بنیادی تخیلی آن‌هاست، چه داستان واقعی (حقیقی) باشد، چه خیالی (مجازی). از این رو، اصطلاح داستان تخیلی نادرست است و به تبع آن داستان علمی تخیلی، چون هیچ اثر خلاقه‌ای نیست که از عامل تخیل برخوردار نباشد. وقتی می‌گوییم داستان علمی تخیلی، مثل این است که بگوییم داستان علمی تخیلی تخیلی، یعنی تخیل دوم در آن زیادی

است که تکرار آن غلط و خنده‌دار است.

وقتی نگارش این کتاب را در دست گرفتم از دشواری کار چندان آگاه نبودم، چرا که در این زمینه تا آن جا که من خبر دارم کار درخوری صورت نگرفته و کتاب معتبری درباره آن انتشار نیافته است. تنها کار باارزشی که در این سال‌ها انجام گرفته، به همت مجله «دانشمند» در سال ۱۳۶۸ است که شماره‌ای را تحت عنوان «ویژه‌نامه داستان‌های علمی - تخیلی» به این نوع داستان‌ها اختصاص داد. باز تکرار می‌کنم که شاید کارهای دیگری در این قلمرو صورت گرفته که من در جریان آن قرار نگرفته‌ام، چون باورم نمی‌شود که در طی این سالیان دراز بعد از تحول داستان‌نویسی نوین فارسی، هیچ کار ارزنده‌ای در زمینه مطالعه و بررسی این نوع داستان‌ها در ایران صورت نگرفته باشد. نوشته‌هایی در اینترنت در این باره به فارسی آمده که بیشتر جنبه تفنن دارد تا کار جدی و این نوشته‌ها از انجمن (آکادمی فانتزی) دوستداران این نوع داستان‌هاست که به ادبیات فانتزی و علمی خیالی می‌پردازد. همین بی‌توجهی به این نوع داستان‌ها که در جهان ادبیات داستانی، جایگاه ویژه‌ای در کشورهای دیگر به خود اختصاص داده و خواننده‌های بسیاری برای خود فراهم آورده است و نبود منابع، کار را بر من مشکل کرده بود تا آن جا که چند بار خواستم آن را کنار بگذارم. به هر حال، به اجبار تنها از منبع‌های غربی بهره گرفتم و کارم را ادامه دادم و نتیجه‌اش همین کتابی است که در اختیار شماست. سعی کرده‌ام که در تدوین آن، برای هر بخش نمونه‌ای از نویسندگان غربی و نمونه‌ای از نویسندگان ایرانی بدهم تا کمبود مطالب مطالعاتی درباره این داستان‌ها را جبران کنم.

داستان‌های خیال و وهم از دیرباز مورد علاقه کودکان بوده است. این داستان‌ها سرشار از همان خواب و خیال‌هایی است که دوران کودکی ما را به خود اختصاص داده است. کودکی که ترکه چوبی را میان پا می‌گیرد و آن را اسب بالدار می‌بیند و با آن به آسمان پرواز می‌کند، تخیل پر شور و سودای شاعر و افکار ژرف دانشمندی را دارد و در همان حال، همان کودک خیال‌پرداز است که ترکه چوبی را اسب بالدار می‌فرض کرده است.

حتی در جدی‌ترین و منطقی‌ترین داستان‌های واقع‌گرا، رؤیاها و خیال‌پردازی‌هایی وجود دارد. همه ما خیال‌پردازی‌هایی داریم که خاص شخصیت و ذهنیت و جهان‌بینی ماست و برای ما اهمیت مخصوص به خودش را دارد.

ما در جهان مادی در یک سطح و به یک روال زندگی نمی‌کنیم. معمولاً گمان می‌کنیم که خیال‌پردازی ما چندان مهم نیست و امور واقعی است که در زندگی جا دارد و ارزشمند است. بچه‌ها آزادند که به خیال‌پردازی‌های خود ادامه بدهند، اما بزرگسال‌ها فقط خودم‌محورند و افکار و عواطف آن‌ها دور شخصیت فردی و زندگی خطی و یکنواخت آن‌ها می‌گردد. ما نمی‌خواهیم خیالات خود را بروز بدهیم و کسر شأن‌مان می‌شود که ما را به عنوان آدم خیال‌بافی بشناسند و ترجیح می‌دهیم از آنچه در دنیای خیال‌ها و درونیات ما می‌گذرد با کسی صحبت نکنیم و از آن بیم داریم که ما را جدی نگیرند و آدم الکی خوشی به حساب آورند.

خیال‌های دیگری نیز به سر ما راه می‌یابد که از به زبان آوردن آن‌ها شرم داریم. تنها عاشقان ممکن است دل به دریا بزنند و

خیال‌پردازی‌های شهوانی خود را با هم در میان بگذارند یا افرادی در پیش روان‌کاو جرئت بکنند که از زندگی درونی خود حرف بزنند، فقط بازیگرها و غیرحرفه‌ای‌های تئاتر ممکن است، در حد مجاز از خیال‌پردازی‌های خود صحبت کنند، خواب و خیال‌های خاص اشخاص دیگر تا زنده‌اند در ذهنشان دفن می‌شود و بر ملا نمی‌شود. تقریباً امکان‌پذیر نیست که در داستانی واقع‌گرا (رئالیستی) از خیال‌ها و زندگی درونی‌مان همان‌طور که در ما جریان دارد، بنویسیم، اما داستان خیال و وهم قالب ایده‌آلی است برای آن‌ها. عواطف و شور و سوداها در آن بال می‌گیرد و به پرواز در می‌آید، حالت‌های روانی خود را نشان می‌دهد و ما را ارضاء می‌کند.

داستان‌های خیال و وهم ممکن است عناصر تمثیلی و نمادین را نیز در خود داشته باشد، اما آن‌ها همه داستان نیستند و ساده پنداشتن است که آن‌ها را طبق ضابطه و قاعده مکتبی در آوریم. داستان‌هایی درباره زن و مرد جوان و دختر و پسر بچه‌ای که یاد می‌گیرند چگونه کاربر جادو شوند (هاری پاتر) و چه بسا از آن‌ها به عنوان داستان‌هایی درباره پرورش یافتنشان در دنیای جادو نام ببرند؛ البته تا حدی چنین است، اما در چنین موردی جادو در زندگی واقعی، تمثیل، یا نماد چه چیزی می‌تواند باشد؟ جادو مظهري از توانایی است، متفاوت از امور عادی و توانایی‌های زمینی است. عالی‌ترین داستان‌های خیال و وهم را نمی‌توان با امور عادی، زمان واقعی تفسیر کرد.

بعضی از داستان‌های خیال و وهم درباره خودشان است. ممکن است که آرزوهایی را برآورد، مثلاً اجنه سه آرزوی آدم را برمی‌آورند که حاصل آن‌ها دردناک و تلخ و هولناک است، در داستان «پنجه

میمون» نوشته دبلیو. دبلیو. جاکوبس^۱ چنین مسأله‌ای مطرح می‌شود و داستان درباره مادری است که آرزو می‌کند که پسرش دوباره به گور برگردد. (این داستان در یکی از بخش‌های این کتاب به عنوان نمونه آورده شده است.)

داستان‌های خیال و وهم به قانون‌های زندگی واقعی پایبند نیست و امکان دارد که هر چیزی را در برگیرد. داستانی بدون محدودیت زمانی ممکن است درهم و برهم و اسرارآمیز همچون رؤیا باشد، به آثار سوررئالیستی بیشتر شبیه باشد تا آن چیزی که خواننده از داستان خیال و وهم انتظار دارد. جادو، قانون‌های خاص خود را دارد که منطق عادی زمینی بر آن حاکم نیست. یکی از بزرگ‌ترین امتیازهای داستان‌های خیال و وهم این است که آدم می‌تواند قانون‌های مختص به خود را در آن به کار بندد. از این‌رو، گاهی می‌خواهی همان‌طور که آن‌ها هستند، خوب عمل کنند؛ نمی‌خواهی تغییرشان بدهید یا نادیده‌شان بگیرید، برایتان مهم نیست که خواننده‌های خود را از دست بدهید.

وقتی داستان خیال و وهم می‌نویسید، ارائه حقیقت عاطفی جنبه حیاتی دارد. چیزهای دیگر بسته به این است که چه به دست می‌آورید، اما در هر حال، شخصیت‌ها و احساساتشان باید زنگ حقیقت را بزنند. اگر آن‌ها باورپذیر باشند، خواننده‌ها جهان‌شان را می‌پذیرند، مهم نیست که چقدر بیگانه باشند، خواننده‌ها انواع ماجراهای عجیب و غریبشان را دنبال می‌کنند.

در پایان به این نکته اشاره کنم که این کتاب صرفاً جنبه تخصصی

ندارد، داستان‌هایی که به عنوان نمونه داده شده، جنبه‌ای همگانی به آن داده است و جُنگی از داستان‌های علمی خیالی و خیال و وهم ناب است که تنوع و گیرایی آن‌ها به هر خواننده‌ای لذت خواندن را می‌دهد.

از خانم انسیه ملکان برای بازخوانی دقیق و آقای حسن نیکبخت، مدیر حروفچینی گنجینه برای نظارت بر امر حروفچینی و پیرایش و آرایش صفحه‌ها و خانم ناهید کاوه حروفچین محترم سپاس فراوان دارم.

جمال میرصادقی

خرداد ۱۳۹۲

پی‌نوشت:

1. w.w. jacobs

داستان‌های خیالی

عمر داستان به‌درازی عمر انسان است، از زمانی که خود را شناخت، داستان را هم شناخت داستان تصویری است از چشم‌انداز و برداشت انسان از زندگی و نحوه نگرش و برخوردش با آن در طی همه دوران‌ها. همین نحوه نگرش و برخورد، انواع داستان‌ها را در طی قرن‌ها به وجود آورده است. از داستان به معنای عام کلمه (حماسی، تراژدی، تعلیمی، غنایی) گرفته تا انواع داستان به معنای خاص یا ادبیات داستانی. می‌توان همه این آثار را تحت عنوان «ادبیات تخیلی» آورد و «ادبیات تخیلی» را به «ادبیات نمایشی»، «ادبیات روایتی» و «شعر غیر روایتی» تقسیم کرد. «ادبیات داستانی»، «منظومه» و «ادبیات ژورنالیستی» را نیز در قلمرو «ادبیات روایتی» آورد. در نهایت می‌توان از شاخه‌های داستان به معنای خاص یا «ادبیات داستانی» (قصه، رمانس، داستان کوتاه و رمان و شاخه‌های آن‌ها) نام برد.

در این جا می‌خواهم به‌طور کلی ادبیات داستانی را تحت عنوان دوگروه آورم: داستان‌های واقعی و داستان‌های غیرواقعی یا خیالی. داستان‌های واقعی در برگیرنده داستان‌های واقع‌گرا (رئالیستی)، طبیعت‌گرا (ناتورئالیستی) و داستان‌های وهمناک^۱ است. داستان‌های خیالی مکتبی شامل داستان‌های تمثیلی، نمادین (سمبولیستی)، فراواقعی (سوررئالیستی)، تعبیرگرا (اکسپرسیونیستی)، تأثیرگرا (امپرسیونیستی) است، و داستان‌های خیالی غیرمکتبی، داستان‌های علمی خیالی^۲ و خیال و وهم (فانتزی)^۳ و... را در برمی‌گیرد.

در کتاب‌های پژوهشی دیگر، من به‌انواع جریان‌های هنری: پیشامدرن، مدرن و پسامدرن، و عناصر معنایی و ساختاری ادبیات داستانی، قصه‌ها، رمانس‌ها، داستان‌های کوتاه و بلند و رمان‌ها و شاخه‌های آن‌ها پرداخته‌ام و گونه‌های متنوع آن‌ها و خصوصیت‌هایشان را برشمرده‌ام؛ در این کتاب می‌خواهم تنها از انواعی از داستان صحبت کنم که از آن‌ها با عنوان داستان‌های خیال و وهم (فانتزی) و داستان‌های علمی خیالی^۴ یاد کرده‌اند، نوعی از داستان‌هایی که به قلمرو داستان‌های خیالی (غیرواقعی، وهمی، تصویری) تعلق دارند. در واقع، همان‌طور که گفته شد، داستان خیالی در تقابل داستان واقعی می‌آید.

نویسنده‌های ایرانی کمتر به داستان‌های خیالی از این نوع توجه داشته‌اند، اما در ادبیات داستانی غرب، به‌خصوص در آمریکا بازارگرمی دارد و بعضی از شاهکارهای داستان‌نویسی جهان از انواع آن‌هاست. در بعضی از این داستان‌ها، بینش فلسفی و افکار و ذهنیت

نویسنده در قالب حادثه‌ها و شخصیت‌هایی به‌نمایش در می‌آید که امکان وجودشان در نظر ما واقعی نیستند؛ آثاری چون «گارگانتوا» نوشته رابله و «دن کیشوت» اثر سروانتس از شاهکارهای این نوع از داستان‌نویسی است. در این نوع داستان‌ها، حقیقت‌های طبیعی و جسمانی و قانون‌های زمان و مکان، فدای توصیف حقیقت والاتری می‌شوند. به بیان دیگر، نویسنده واقعیت‌های کوچک را نادیده می‌گیرد تا واقعیت بزرگ‌تری را نشان بدهد. غول‌های رابله و آدم‌های نیم‌وجبی سوئف و حتی دن‌کیشوت و سانکو پانزای سروانتس در جهان واقعی وجود ندارند و ما به‌طبع، حادثه‌هایی را که برای آن‌ها اتفاق می‌افتد، نمی‌توانیم قبول کنیم، اما حقیقت‌هایی که این نویسنده‌های بزرگ در وجود همین موجودهای غیرواقعی در لابلاهای همین حادثه‌های غیرمنطقی گنجانده‌اند، در چشم ما کیفیت ماندگاری دارند.

«شیوه‌ای که رابله چهار صد سال پیش ابداع کرد، در طی چند قرن گذشته رفته رفته به‌صورت سنتی درآمد که نویسندگان بزرگی بدان گردن نهادند، «کاندید» ولتر، «ریش تراشی شاکیات» اثر مره‌دیت، «زرتشت» نیچه، «قلعه» [قصر] کافکا و «شازده کوچولو» ی دو سنت اگزوپری هریک حلقه‌ای درشت از این رشته زنجیر است که رابله آن را به‌قالب ریخت...»

دیگر این که هم رمان‌های حادثه‌ای و هم رمان‌های خیالی برخوردار از روحیه و شور و شوق کودکانه‌ای است که خردسالان را تسخیر می‌کند و بزرگسالان را که کودک هنوز در وجودشان زنده است، مسحور می‌سازد. این رمان‌ها آکنده از

همان ناپختگی و زودباوری دوران کودکی و همان صداقتی است که از نخستین سال‌های زندگی ما سرچشمه می‌گیرد. کودکی که رشته نازک آب را رودخانه‌ای پهناور و یکی - دو تخته سنگ را کوهستانی عظیم و مورچه‌ها را لشکریان جراری می‌بیند که از «کوه‌ها» می‌گذرند و بعضی در رودخانه غرق می‌شوند، قهرمان گمنام رمان‌های خیالی و حادثه‌ای است. گاه می‌شود که این کودک تخیل آتشین شاعران و اندیشه ژرف فیلسوفان را داشته باشد، ولی در همان حال، کودک خیال‌پرداز است که به رشته نازک آب رودخانه مانند و تخته سنگ‌ها و مورچه‌ها خیره شده است؛ خیال‌پردازی و قدرت تجسم آنچه مجسم نیست، لازمه کار کسی است که با رمان خیالی سر و کار دارد.^۶

اولین بار اصطلاح خیال و وهم (فانتزی) را جان رچینالد تالکین، نویسنده انگلیسی در سال ۱۹۳۹ در رساله «درباره قصه پریان» به کار برد. تالکین بی شک یکی از نام‌آورترین و تأثیرگذارترین نویسندگان داستان‌های خیال و وهم است. پیش از تالکین، نویسندگان به شرح جهان‌های تخیلی با توصیف دقیق مکان‌های داستان‌هایشان می‌پرداختند. ماجراها باید در جای شناخته شده‌ای اتفاق بیفتد، پرواز به سیاره دیگر، یا سفر به نقطه دوری، سرزمین‌های ناشناخته و کشف نشده‌ای. ممکن بود رؤیایی یا حادثه‌هایی که در زمان‌های دور دور اتفاق افتاده، جای آن‌ها را بگیرد.

به هر حال از زمان انتشار رمان «ارباب حلقه‌ها» نوشته تالکین، نویسندگان داستان‌های خیال و وهم بدون شرح یا توجیه، آزادانه

به‌عرضه جهان خیالی داستان‌های خود پرداختند. معمولاً نوعی از جادو در این جهان خیالی به کار می‌رفت. در بسیاری از داستان‌های خیال و وهم، نیروهای مافوق طبیعی وجود داشتند، مادام که ابداً در آثار جادویی دیگر چهره نشان نمی‌دادند. در این داستان‌ها امکان داشت که هیولاها یا حیوان‌های افسانه‌ای وجود داشته باشند. سازمان‌بندی اجتماعی داستان معمولاً چیزی غیر از دموکراسی نوین بود؛ اغلب سلسله مراتبی سرسختانه بر جامعه حاکم شده بود، جامعه غالباً در سطح پایین توسعه تکنولوژی قرار داشت.

با انتشار رمان «ارباب حلقه‌ها» بازار این نوع آثار در غرب گرم شد و خواننده‌های بسیاری به‌خصوص در امریکا پیدا کرد و مجله‌ها و نشرهای زیادی برای انتشار این نوع آثار به وجود آمد. هر نویسنده‌ای که اندک مهارتی در نوشتن این نوع داستان‌ها داشت و می‌توانست جرعه‌ای از زندگی را در کارش بازتاب دهد، نوشته‌اش فروش می‌رفت. خواننده‌ها تشنه این داستان‌ها شده بودند. مجله‌های بسیاری در امریکا برای انتشار داستان‌های خیال و وهم و علمی خیالی پول‌های گزاف می‌پرداختند، مجله‌هایی چون «اومنی»^۷ و «انالوجی»^۸ و «آسیموف»^۹ که نام نویسندگان معروف این نوع داستان‌ها را بر خود گذاشته بود، به وجود آمدند. البته استقبال خواننده‌ها از داستان‌های علمی خیالی به مراتب بیشتر از داستان‌های خیال و وهم بود و مجله‌ها بیشتر ترجیح می‌دادند که این نوع داستان‌ها را منتشر کنند. در امریکا شهرت و مقام و مرتبه این نویسندگان از نظر ادبی بالا رفت و هم پایه نویسندگان‌هایی چون هنری جیمز، درایزر، تامس وولف، فاکنر و همینگوی شد.

پی‌نوشت:

1. speculathve fiction
2. uncanny story
3. fantasy
4. science fiction

۵. داستان شالوده‌ه‌راثر روایتی و نمایشی خلاقه است و در برگیرنده همه آثار تخیلی. عنصر مشترکه همه انواع داستان، کیفیت تخیلی آن‌هاست، چه داستان واقعی باشد، چه غیرواقعی، از این رو، اصطلاح تخیلی نادرست است و به تبع آن داستان علمی تخیلی. ۶. دنیس سوراب: درباره رمان، ترجمه سیروس پرهام، تهران، مجله سخن، دوره هشت، ۱۳۳۶، شماره ۲، ص ۱۴۲.

7. omni
8. anolog
9. isaac asimov

اوراشیما

اوراشیما ماهیگیر دریای میانه بود.

هرشب پی کار خود می‌رفت. ساعت‌های دراز در تاریکی روی دریا ماهی‌های بزرگ و کوچک می‌گرفت، و از این راه می‌زیست.

یکی از شب‌ها که راه دریایی خود را در پیش گرفته بود و مهتاب می‌درخشید، اوراشیما در زورق خود چندک زده دست راست خود را در آب سبز دریا فرو برده بود. به قدری خمیده بود که زلفش روی امواج کشیده می‌شد، و توجهی به زورقش نداشت که به راه عادی می‌رود یا این که ماهی به تورش خورده است. زورق بیراهه رفت تا به جایی که سایه زده بود رسید، به طوری که اوراشیما نه می‌توانست بیدار بماند و نه می‌توانست بخوابد چون ماه او را گرفته بود.

ناگهان دختر دریای ژرف برخاست و ماهیگیر را در آغوش کشید و با هم غرق شدند و همین‌طور پایین رفتند تا به سردابه

دریائی دختر رسیدند. دختر او را روی بستر شنی خوابانید و مدت‌ها به او نگرست و افسون دریایی خود را به او خواند و در حالی که چشم‌هایش را به او دوخته بود آوازهای دریایی برایش سرود.

ماهیگیر به او گفت: «خانم تو کیستی؟».

دختر گفت: «دختر دریای ژرف».

گفت: «بگذار به خانه بروم، بچه‌های کوچکم چشم به‌راهند و خسته شده‌اند».

دختر به او گفت: «نی، کمی با من بمان».

«اوراشیما،

ای ماهیگیر دریای میانه

تو زیبایی،

موی بلند تو دور قلبم پیچیده؛

از من دوری مکن،

فقط خانه‌ات را فراموش کن».

ماهیگیر گفت: «آه، حالا محض رضای خدا بگذار، من

می‌خواهم به خانه‌ام بروم».

لکن دختر دوباره گفت:

«اوراشیما،

ای ماهیگیر دریای میانه،

بربسترت مروارید خواهم افشاند،

بسترت را با جگن و گل‌های دریایی خواهم پوشاند.

تو پادشاه دریای ژرف خواهی شد.

و ما با هم فرمانروایی خواهیم کرد».

اوراشیما گفت: «بگذار بروم خانه، بچه‌های کوچکم چشم به‌راه و خسته‌اند».

ولی دختر گفت:

«اوراشیما،

ای ماهیگیر دریای میانه.

هرگز از طوفان دریای ژرف بیم مدار،

ما تخته سنگ‌ها را به درهای مغازه خودمان می‌لغزانیم؛

هرگز از مرگ در آب مترس، تو نباید بمیری».

ماهیگیر گفت: «آه، حالا محض رضای خدا بگذار، من

می‌خواهم به خانه بروم».

«همین یکشب را با من بگذران».

«نی، نه همین یک شب را».

سپس دختر دریای ژرف گریست و اوراشیما اشک‌هایش را دید و گفت:

«من همین یک شب را با شما خواهم ماند».

شب که به پایان رسید دختر او را کنار دریا روی ماسه آورد.

دختر گفت: «آیا خانه‌ات نزدیک است؟»

گفت: «به اندازه سنگ پرتاب است».

دختر گفت: «این را به یاد من بگیر».

و جعبه‌ای از گوش ماهی که به رنگ قوس قزح می‌درخشید

و چفت آن از مرجان و یشم بود به او داد.

دختر گفت: «در آن را باز مکن، ای ماهیگیر، درش را باز

مکن.»

پس آن دختر دریای ژرف در آب رفت و ناپدید شد.
اما اوراشیما، زیر درختان کاج دوید تا به خانه گرامیش
برسد.

و همین‌طور که می‌رفت از شادی می‌خندید و مجری را
جلو خورشید تکان می‌داد و می‌گفت:
«آخ، کاج‌ها چه بوی خوشی دارند.»

می‌رفت و همان‌طور که به بچه‌هایش آموخته بود به آهنگ
مرغ دریایی آن‌ها را صدا می‌زد.
با خودش گفت: «آیا هنوز خواب هستند؟ عجب است که
جواب مرا نمی‌دهند.»

چون به خانه رسید، چهار دیوار منزوی دید که رویش خزه
رویده بود. بلادون در آستانه خانه سبز شده بود، زنبق
خشکیده در درون آن دیده می‌شد و تاجریزی و علف هرزه
به زمین رویده بود و یک نفر جاندار در آنجا نبود.
اوراشیما فریاد زد:

«این چه چیز است؟ آیا هوش از سرم پریده؟ آیا چشم‌هایم
را در دریای ژرف جا گذاشته‌ام؟»
روی علف‌های زمین نشست و به فکر فرو رفت. با خودش
گفت:

«خدایان به دادم برسند! زخم کجاست و چه به سر بچه‌های
کوچکم آمده؟»

به دهکده رفت. حتا سنگ‌های سر راهش را می‌شناخت، و
هرسفال و هرل‌به شیروانی به چشمش خودمانی می‌آمد. آنجا

مردمانی را دید که درآمد و شد بودند و پی کار خود می‌رفتند.
اما همه آن‌ها به نظر او بیگانه می‌آمدند.
آن‌ها می‌گفتند: «روز شما به خیر، ای مسافر، روز شما
به خیر. آیا شما از همشهری‌های ما هستید؟»

بچه‌ها را دید که سرگرم بازی بودند، اغلب دستش را زیر
چانه آن‌ها می‌گذاشت و سرشان را بالا می‌گرفت. افسوس همه
این کارها بیهوده بود.

او گفت: «ای کوانون بانوی بخشایشگر! پس بچه‌های خرد
سال من کجا هستند؟ شاید خدایان معنی همه این‌ها را
می‌دانند، این از سر من زیاد است.»

تنگ غروب، قلبش به سنگینی سنگ شد، بیرون شهر رفت
و سر جاده ایستاد. همین‌طور که مردم از آن جا می‌گذشتند
آستین آن‌ها را می‌کشید و می‌گفت:

«رفیق، مرا ببخشید، آیا شما در این جا ماهیگیری به نام
اوراشیما می‌شناسید؟»

مردمانی که از آن جا می‌گذشتند جواب می‌دادند:

«ما چنین اسمی را نشنیده‌ایم.»

از آن جا برزگران کوه‌نشین می‌گذشتند، برخی پیاده و
بعضی سوار یابوی مردنی بودند. آن‌ها می‌رفتند در حالی که
ترانه‌های بومی می‌خواندند، و بارهای تمشک خودرو و
سوسن به پشتشان بسته بود و همین‌طور که می‌گذشتند سر
سوسن‌ها تکان می‌خورد. زوار نیز از آن جا می‌گذشتند، همه
آن‌ها عصا و کلاه حصیری و پوزار چابک و قمقمه آب داشتند
و سفیدپوش بودند. همچنین آقایان و خانم‌ها با جامه‌های

گران‌بها و همراهان بسیار رد می‌شدند و کاگوی زربفت به‌بر داشتند. شب آمد.

اوراشیما گفت: «امید شیرینم به‌باد رفت.»

اما از آن جا پیرمرد بسیار سالخورده‌ای گذشت.

ماهگیر فریاد زد:

«اوه، ای پیرمرد، تو که روزهای بسیار دیده‌ای آیا چیزی از

اوراشیما می‌دانی؟ او در این جا به دنیا آمده و بزرگ شده.»

پیرمرد گفت: «کسی به این نام بود، ولی آقا، آن شخص

زمانی که من بچه کوچکی بودم، سال‌ها پیش غرق شد.

پدربزرگم به‌ندرت او را به یاد می‌آورد. ای غریبه عزیز، خیلی

سال‌ها پیش این اتفاق افتاد.»

اوراشیما گفت: «آیا مرده؟»

«خیلی کسان دیگر هم بعد از او مردند. پسرهایش مردند و

پسرهای آن‌ها هم مردند، ای غریبه خوش باش.»

اوراشیما ترسید ولی با خودش گفت:

«من باید به دره سبز، آن جا که مرده‌ها خوابیده‌اند بروم.»

و به طرف دره رهسپار شد.

با خودش گفت: «چه باد سرد شبانه‌ای روی سبزه‌ها

می‌وزد! درخت‌ها پیچ و تاب می‌خورند و برگ‌ها پشت رنگ

پریده خود را به جانب من می‌کنند.»

باز گفت: «درود به تو ای ماه اندوهگین که به من همه

گورهای ساکت را نشان می‌دهی. تو هیچ با آن ماه دیرین فرقی

نداری.»

باز گفت: «این جا گورستان پسرانم و گورستان پسران

آن‌هاست. اوراشیما بیچاره، مردمان بی‌شماری پیش از او

مرده‌اند. کنون من یکه و تنها در میان سایه‌ها هستم.»

اوراشیما با خود گفت: «که از من دلجویی خواهد کرد؟»

باد شب آهی کشید و دگر هیچ نبود.

سپس اوراشیما به کنار دریا رفت و فریاد کشید:

«که از من دلجویی خواهد کرد؟»

اما آسمان آرام بود و امواج کوه در دریا روی هم

می‌پیچیدند.

اوراشیما گفت: «این جعبه است.»

از آستینش آن را درآورد و باز کرد: دود سفید رقیقی از آن

بیرون آمد، موج زد و در کرانه دور دست ناپدید گردید.

اوراشیما گفت: «من خیلی شکسته شدم.»

در همان لحظه مویش مثل برف سفید شد، به خود لرزید،

بدنش چین خورد، چشم‌هایش تار شد. او که آنقدر جوان و

شاداب بود همان جا که ایستاده بود لغزید و لرزه براندامش

افتاد.

اوراشیما با خود گفت: «من پیر هستم!»

خواست در جعبه را ببندد، ولی آن را پرت کرد و گفت:

«بخار دودی که در آن بود برای همیشه رفت. دیگر به چه

درد می‌خورد.»

روی ماسه دراز کشید و مرد.^۱

پی‌نوشت:

۱. قصه ژاپنی: اوراشیما، ترجمه صادق هدایت، نوشته‌های پراکنده، تهران، امیرکبیر،

۱۳۲۳، ص ۲۵۰ تا ۲۵۶.